

کتاب آداب السلطنه

جزء کتب خطی کتابخانه ملی پاریس نسخه‌ای است در ۱۹ ورق که بعلامت و شماره 1324 Sup Plément Persan تحت عنوان «آداب السلطنه و کتاب راحة - الانسان» ثبت رسیده است. در ظهر صحیفه نخستین مجلد آن کتاب عبارت: «کتاب آداب السلطنه و کتاب راحة الانسان، بفارسیه المنظومه فی الاخلاق» بچشم میخورد بلوشه (۱) در کاتالک نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس جلد دوم در باره آداب السلطنه چنین مینویسد:

«آداب السلطنه رساله سیاسی بدون نام مولف و هیچ اطلاعی در باره زمان تالیف این رساله در دست نیست رساله مذکور بدو باب تقسیم میگردد. باب اول در وظایف سلطان و باب دوم در باره وزراء هر يك از این دو باب بنوبه خود بفصول تقسیم میگردد.

شروع کتاب. اما بعد بدان اسمك الله ...
نسخه بسیار نفیس خزانه ای اعلی با دوره و سرلوحه (مذهب) متعلق بقرن ۱۷ میلادی

۲۸ برگ ۲۹ در ۱۹ سانتیمتر جلد ساغری قرمز رنگ.
باعتباراتی دلپذیر و بشیوه و سبک نثر صفوی برشته تحریر درآمده است. متأسفانه نسخه کتابخانه ملی فرانسه تاریخ کتابت ندارد و اسم ناسخ و کاتب نیز در آخر کتاب ذکر نشده است از نام مولف و تاریخ تالیف آن نیز در خود رساله اطلاعی یافت نمیشود. خوشبختانه نسخه دیگری از این کتاب در نزد استاد سعید نفیسی محفوظ است و آقای نفیسی آداب السلطنه را باوالخیر فارسی که در قرن دهم هجری در شیراز سکونت داشته است نسبت میدهند. و در یادداشتی که برای اینجانب فرستاده اند در باره مولف چنین می نویسند:

تقی الدین ابوالخیر محمد بن محمد فارسی شاگرد غیاث الدین منصور استکی بوده است تقی الدین در ریاضیات تبحر فراوانی داشته و تالیفاتی بفارسی و عربی از خود بینادگار گذاشته است از آنجمله است کتب زیر:

صحیفه النور فی الحکمه، طلیعه العلوم، مختصر آن در سال ۹۷۹ هـ اصل التقویم تالیف در حدود سنه ۹۷۱ هـ رساله در اسطرلاب طالع مسائل در جواب سئوالاتی راجع باسطرلاب. طالع نامه، منتخب حل التقویم متأسفانه نگارنده را دسترسی بنسخه کتابخانه سعید نفیسی حاصل نیامد و چون مسافرت استاد بخارج کشور امکان مقابله دو نسخه خطی را با آینده موکول داشت بناچار عین متن استنساخ شده از نسخه کتابخانه ملی فرانسه در اینجا منتشر میگردد تا خوانندگان عزیز از قرائت آن بی بهره نمانند.

ع. فاروقی

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ)

سپاس و ستایش مرخدائی را جل جلاله که پدیدارنده مخلوقات و دارنده مصنوعات . و درود بر رسول ثقلین و خواجه کونین خاقین و بریاران و رفیقان او . اما بعد . بدان اسعدك الله که این رسالتیست در آداب سلطنت و وزارت مبنی

بر دو باب . باب اول در آداب سلطنت مشتمل بر چهار فصل

فصل اول . در آدابی که پادشاه را جمع باید کردن

فصل ثانی در استماع کلمات

فصل ثالث در مشورت

فصل رابع در اعوان مملکت

باب دوم . در آداب وزارت مشتمل بر سه فصل

فصل اول در آدابی که وزیر را جمع باید کردن

فصل ثانی در صنوف خدمات که بر وزیر واجب است

فصل ثالث در جذب منفعت و رفع مضرت

باب اول در آداب سلطنت مبنی بر چهار فصل

فصل اول در آدابی که پادشاه را جمع باید کردن

باید که پادشاه در هستی وجود خود فکرت کند و داند که آدمی از قطره آب گندیده موجود شده است و حقیقت هستی خود را بشناسد و بداند که جمله موجودات فانیست . و باز از وجود بعدم خواهد شد و حال انعامهایی که حق تعالی بدو داده است از سمع و بصر و نطق و قوای ظاهر و باطن برخوردار نگاه کند و حقیقت داند که آدمی را بیازی نیافریده اند و له تعالی افحسبتم انما خلقنا کم و عبنا و انکم الینالا ترجمون و جای دیگر فرموده وما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون . و چون بفضل حق تعالی یکی بر دیگران پادشاه گشت و خلعت خلافت پوشید و خلاق که ودیعه خالق اند در عهد او آمد بر وفق کلکم راع و کلکم عن رعیتهم مسئولون هر آینه بازخواست حال رعیت در قیامت از وی خواهد بود . می باید که قدم در این مهم تیمل نهد و روزی چند که فلك بمراد او میگردد سر رشته خود بدست شیطان نهد و متابعت هوا نکند که شیطان دشمن آدم است و هوا بدفرما و در هر کار که بخوش آمد و هواء نفس پیوسته شد معلوم کند که محرك و محرض جز شیطان نبود . و آن علی الاطلاق تدبیر صایب و رای روشن چشم نتوان داشت و در آن کوشد که دولت را از دین حصنی سازد و نعمت را از شکر خوری پردازد . هر دولت که در حصین بود مغلوب نگردد و هر نعمت که در حرز آمد بتاراج نرود . و حصن دولت مطیع بودن بفرمانهای خواست عز و علا . و متابعت نمودن نسبت برسول علیه السلام و اقتدا کردن بروش خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و حرز نعمت که شکر است از ملوک آن باشد که بندگان خدا تعالی در حریم مملکت او آسوده باشند و از باس او ایمن و اگر پادشاهی همیشه روز بروزه باشد و شب بنماز و یکرمان زبان او از حمد حق خالی نبود چون يك بنده ازو در رنج باشد آن روزه و نماز و ذکر جواب عتاب او نباشد .

و یقین داند که بهیچ وجه از عدل خدا تعالی مظلوم محروم نخواهد بود و اصل و عمده که قوام عالم و نظام حال بنی آدم و ثبات ملک بدان منوط است در پادشاهی عدل است که سلطان عادل خیر من مطروا بل یعنی از عدل ملوک خصب و رفاهیت

بیش از آن توقع توان کرد که از تواتر باران و سید علیه السلام فرمود که عدل يك ساعته سلطان بر عبادت هفتاد ساله ترجیح دارد . و دعاء سلطان البته رد نشود . و عدل خاص است و عام . عدل خاص آنست که ابتداء از نفس خود کند . ان الله یامر بالعدل والاحسان . چون از منکرات اجتناب نموده شد هر آینه عدلی باشد که بر نفس کرده شود . و مهمتر رکنی پادشاه را احترازست از کثرت اختلاط با عورات که زنان مصایب شیطانند . و هر که صید شیطان شد مامور امر او باید بود . و چون کار فرمای شیطان بود پوشیده نماند که چه فساد ها تولد کند کاردین و دنیا از آن باطل شود . و یقین و اتقست که اعمال بندگان از خیر و شر از صغیر و کبیر بروی می نویسند و البته فردا مطالعه آن می باید کرد . و چون حاصل الامز افعال مذمومه و کردار ناپسندیده باشد تاسف و ندامت وزاری در آن زمان مفید نیاید . و هر آینه مکافات و مجازات را چشم باید داشت .

و بحقیقت دانست که صفات باری تعالی از ظلم و جور منزه است که لایفا در صغیره و لاکبیره الا احصیها این معنی دارد .

و معلوم است که از اختلاط زنان رکت و نقادت عقل و کوتاهی عمر تولد کند و این هر سه عیبی بس بزرگست چه برکت امور مملکت مستقیم نماند و بنقادت عقل فرمائی بر جاده نتوان داد . و بکوتاهی عمر در دنیا برخورداری صورت نبیند و آخرت را ذخیره نتوان ساخت .

اما عدل عام آنست که در تحصیل اموال از نوعی کوشیده آید که رخصت شرع است و صرف آن در وجهی که ایزد فرموده است و رسول علیه السلام و خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین کرده اند که پادشاهان خازن بیت المال اند و پادشاه را از بیت المال بقدر کفاف که باسراف انجامد بیش مباح نیست .

دیگر کوتاه کردن دست ظلمه و فسفه و مشهور است از اذیال ارباب ضعف و برخورد فرض دانستن نصرت ظلم و احتراز از دعا بداندیشان که سید علیه السلام میفرماید که دعا مظلوم و بیوه و یتیم رد نشود اگر چه کافر باشد .

دیگر پرهیز کردن است از اشاعت ظلم که ایزد تعالی سنگی آفریده است در آسمان برابر ظالم چون فرمان رسد بر ظالم آید و ماهی من الظالمین بعید این معنی دارد .

و رسول علیه السلام میفرماید که اول کسی که در دوزخ مکان گیرد پادشاه ظالم بود و اگر ظالم مهلت می باید بدان مفروور نباید شد که مهلت ظالم را بدان است تا مگر توبه کند و از ظلم اجتناب نماید و اگر اصرار او زیادت شود و ندامتی نباشد هر آینه بیلائی ماخوذ گردد که از آن خلاص طمع نتوان داشت و كذلك اخذ ربك اذا اخذ القرى و هی ظالمه ان اخذه الیم شدید . این معنیست و از ظالم زوال مملکت و تخریب دیار حاصل آید فتلك بیوهم حاویه بماظلموا تصدیق باین بابست .

و بحقیقت میباید دانست که چون بغایت و ندامتی بزودی حاصل نیاید تدارک اول از حضرت عزه و جل ذکره آنست که ظالم دیگر را بر آن قوم گمارد . و كذلك نولی بعض الظالمین بعضا . و بدترین ظلم آنست که دست بمال مسلمان و ذمی آلوده شود از وجهی که شرع نفرموده است چون مصادره مواضعه و قسمهائی زواید

و سفح خانه و غیر آن بزرگی گفته است پیش کرسی قضا جواب هفتاد گناه گفتمی آسان تر از جواب يك خصم . و محققان گفته اند که پادشاهان دز بانان دوزخ اند ایزد تعالی مال و تیغ و دره جهت آن بدیشان داده است تا بندگان خدا را بدین

چیزها از دوزخ باز دارند تا آنها را که بمال حاجت باشد بدهند تا بر دست او کاری نرود که مستوجب دوزخ گردد. و آنها که قصاص باید کرد یا حدی باقامت باید رسانید اهماال جایز نشمرند تا در آخرت از آتش دوزخ نجات یابند. چون برین جملتت پادشاه باید که خود را از وقوع منکرات صیانت کند تا با آتش دوزخ نجات یابند، چون برین جملتت پادشاه باید که خود را از وقوع منکرات صیانت کند تا با آتش نسیباید رفت که فردا سلطان و آنکه فروتر اوست یکسان خواهند بود و هیچ چیز بفریاد او نرسد الا اعمال خیر. دیگر حکم پادشاه موافق فرمان خدای تعالی باشد که رسول علیه السلام میفرماید که هر پادشاه که حکم بخلاف فرمان خدای تعالی کند ایزد عز و علا درویشی را برو گمارد و اگر بر اهل ذمت ظلم کند و از ایشان بنا واجب چیزی ستاند کفار را بر مملکت او استیلا دهد.

فصل دوم - در استماع کلمات. معلوم و مقرر است که بر درگاه ملوک از هر صنف خلق باشند و هر یک طالب آنکه خود را بنوعی و طریقی بخدمت پادشاه نزدیک گرداند. بعضی که حسیب و نسیب باشد و بحسن اخلاق معروف به نیکو پسندی و نیکو گوئی بندگان خدای تعالی و قیام خیرات تقرب طلبد. و بعضی که خسیس و دنی باشند بغم و سعایت و بدگوئی و بدکرداری در سر و علانیه کوشند. پادشاه باید که فکرت بجای آورد و سخن از طایفه که غمرو بدکرداری شعار ایشان است بی ابضاح بیند و اقامت شهود عدول مسموع ندارد قوله تعالی ان حاکم فاسق یتبأ فتنینوا درین آیت. منع است از تعجیل و امرست بتانی. و رسول علیه السلام میفرماید که میان مردم غم نکند مگر حرام زاده و تفحص در کارها فرض عین داند به تفحص خائنرا امین و غمازان را مسکین گرداند و امینرا قوی دل و نیکو کارانرا زاغب و از طائفه که رای راست مهمل گذارند و خوش آمد گوید احتراز لازم است که نتیجه آن بسر درآمدن و از پای در افتادن باشد.

فصل سیم در مشورت. بدانکه اصل و عمده در کل امور مشورتست با اصحاب عقل و ارباب تجارب که بمشورت خیر رای ملوک را استمداد تمام باشد و معجب بودن برای و فکر و عقل خود و ضجرب در مهمات و کشف اسرار بر جاهل و نادان و اعتماد بر ترهات منجم و خوی داشتن دشمن ناستوده است و حاصل آن جز ندامت نباشد. و از تامل در کارها و تاخیر در عقوبات و تعجیل در اصطناع مخلصان و رغبت در اصطفی ناصحان و حلم نه بضعف و عجز و شدت نه بعنف و جور و کثرت خشم. بسطت مملکت توقع توان کرد. و از توفیر در مواجب چشم و قرار فاضل اقطاع بر امر انقبصان چشم و شریر شدن امر او استیصال رعایا و تخریب ولایات چشم توان داشت و از خصلت پسندیده ملوک یکی آنست که حکام دنیا را در دل و چشم و زنی نهد که اگر بدان زیاده التفات بود هر آینه بامساک انجامد. و خصلت امساک نامحمود است خاصه در پادشاه.

دیگر باید که برخدم و چشم بدگمان و بد اعتماد نباشد که بد اعتمادی ملوک چاکر را از فرمانها محترز گرداند و از بدگمانی نفرت خدم و مقربان حاصل آید.

فصل چهارم در اعوان مملکت. پادشاه باید که اندازه کفایت هر یک از اعوان مملکت بداند تا فراخوار هر یک شغلی تواند فرمود که اگر حال معلوم نباشد شاید که کار بزرگ بیکی حواله افتد که او را قوت تمشیت آن نبود و کار خرد بدیگری

حواله رود که او را محل زیادت باشد و از حوض آن استنکاف نماید هر آینه در هر دو طرف کار مهمل ماند و فتور آن بملکت سرایت کند .

وزارت . صدر وزارت بعالی نسب خدای ترس . کامل ادب . صافی دل . لطیف طبع . نیکو خلق - کریم نهاد . بزرگ فطر . جزیل عطا . کارگزار . دوربین . متین رای . نافذ حکم . پاک ضمیر . مدرک خاطر . شامل اشفاق . صادق دروعد . متمامل در وعید . مستعجل در تدارک مهمات . شجاع . با تحرز . باکرم . با تواضع . مبرا از سغه . معرا از عجب . حمول در استماع کلمات . مجتنب از حقد و حسد . محترز از ظلم و جور . مترشد باهل تقوی و بهارت مخدوم را ناصح . خلق را غمخوار باید سپرد امیر داد . باید که عالی همت بود . نیکو خلق . وافر فضل . کامل عقل . در تفحص مفرط . در تتبع عالی . در انفاق سابق . مطواع شرع در اقامت حدود . مسلم از خشم در سیاست . خلق را نیکو خواه . در استماع سخن متظلمان راغب در نصرت مظلوم مستعجل از میل و غرض فارغ از مخاصمه خصمان در مجمع اکبر خائف وکیل در . باید که نیکو لقا بود . و کریم طبع پاکیزه اخلاق . شیرین سخن ثابت رای . محترز از کشف اسرار . راغب در استماع کلمات ارباب حاجات مجدد .

اهتمام امور بندگان خدای تعالی .
امیر حاجب . باید که مهیب باشد و شجاع پاکیزه اطراف ، فصیح زبان ، مزاج شناس ، نیکو زندگانی ، مشفق کاردان .
مشرف باید که واهی بود و هشیار . واقف . متقن - خویشتن دار .

مصلح . دور از تهتك فارغ از حذت . . مجتنب از منیهای . نیکو خصال ، صادق - القول . ضابط اموال مخدوم . مشفق بر بندگان خدای . نه در مناقشت مفرط و نه در بازخواست مهمل . نه در طبع او خشم مستولی نه در دل او عداوت متمکن .
عارض . باید که مکرم بود و حلیم و بردبار نیکو خلق کریم طبع ، مزاج شناس - مشفق بر کار حشم . ناصح بر اموال مخدوم . مصون از فحش و سغه . فارغ از عجب و تکبر .

صاحب برید . چون مجالست . بدیوان قضا و دیوان دادست و باستماع دعاوی و قطع خصومات مشغول می باید بود باید که صاحب برید زاهد بود و متقی و عالم و فقیه و مفتی چنانکه هیچ چیز از مسائل شرعی بروی پوشیده نباشد و در تفحص محدود در قول راست و در فعل نیکو و از محظورات محترز و بر خیر موفق .
نیکو سخن عالی عبارت . نیکو خواه . نیکو خلق متمامل در عرضه داشت حوادث متفکر در تقریر واقعات هر آینه چون اعوان مملکت و کار داران دولت برین جمله باشند بندگان خدای در ریاض رفاهیت آسوده باشند و ولایات آباد و جزاین معمور و حشم قایم و اعدا مقهور . و در جمله نیکو کاری معتبر اصلیت . و حکما گفته اند که به هر نه به به هر که نه به نه دهد . و بر دولت تکیه کردن و ظلم حرفت ساختن عاقبتی وخیم دارد که از ظلم و بدکاری دولت پایدار نماند و عیاذا بالله چون تراجع بود و ساعات رفو رفو باشد . و از زبان نبوت علیه السلام خبر دهند که احسنوا جوار نعم الله فانها قل ما تغیرت عن قوم فعدت الیهم ایزد تعالی جمهور خلق را توفیق خیرات ارزانی دارد و از افعالی که فردا ماخوذ و معاقب باید بود در عصمت دارد . بمنه و کرمه .

(باب دوم)

در ادب وزارت مشتمل بر سه فصل

فصل اول در آدابی که وزیر را جمع باید کرد .

باید دانست که وزیر دوم پادشاه است و کار او دشوار تر بود بجهه آنکه پادشاه را حشمت حجابست و کسی برو گستاخی نتوان کرد . و وزیر را حجاب نیست و نظام مملکت بیادشاه منسوب گردد و خلل آن بوزیر پس باید که وزیر فیلسوف باشد بحکمت و دهقان بعمارت و بازرگان بتصرف و لشکری بتهور و مملکت بهمت . و رعیت بتواضع و بخیر گراید و مصلحت جوید . و مزاج روزگار مردم شناسند . و وقت هر کار بداند و در موضع خود کند از نرمی و درشتی فرو گذاشتن و سخت گرفتن و هر کاری که افتد از آن بیرون تواند آمد و در اوایل از عواقب اندیشد . و از ظاهر بیاطن و از حاضر بغایب قیاس کند و رعیت را سرکوفته و شاکر دارد . و لشکر را ترسان و سیر دارد . راحت را در رنج طلبد و در همه کارها جانب خدایتعالی و جانب مخدوم نگاه دارد . و از ترس مخدوم جانب حق فرو نگذارد . بیدار و هوشیار باشد تا تدبیر کس بروی وانشود . و از دروغ زن و خاین و شریر بپرهیزد چه هر که با خود راست نرود با مردم هم راست نرود و حریص را کار نفرماید . اعوان باندازه گیرد نه چنانک مملکت نامضبوط گردد . و نه چنانک خرج بسیار افتد . سیرت نیکو دارد تا متصلان و اتباع او بدو اقتدا کنند آنچه بنفس خود باید ساخت بدیگری نگذارد که کار ضایع ماند .

و آنچه دیگران را باید فرمود خود نکنند که روز کار تلف و عظم کم شود خلوت نطلبد مگر بجهت دو کار . یکی آسایش هم از هر شغل . دوم امتحان و بازجستن آنچه کردست . تاخطا را دریابد و صواب ماضی را امام سازد . پادشاه را تواضع کند تا بزرگ شود . ارکان دولت را با خود یارگیرد تا از منزلت نیفتد . بازیردستان تلافی کند تا دوستش گیرند و رعوت نکند تا دشمن نگیرند . نعمت را شکر کند تا افزاید . بررنج صبر کند تا آسان گردد . دوستی را به نیکوئی بسته دارد و دشمنی را باحسان دوست گرداند هزار دوست اند که داند و یک دشمن بسیار و چون همه را بدست آورده باشد بر دوست مخلص اعتماد نکند تا بدشمن مبنض چه رسد . ناآزموده را معتمدنداند . آزموده را دیگر باره نیازماید در آنچه آشکارا باشد از مشورت تنگ ندارد که صواب میان خلق پنهانست آنچه پنهان باید داشت با کس نگوید مگر مضطر گردد بگوید آن نیز وقتی که دین و خرد و امانت و دوستی او معلوم شود . در همه کارها آهستگی کند که تعجیل پشیمانی آورد مگر در کار خیر که چون تأمل کند فرصت برود . بگردار و گفتار نام نیکو اندوزد . چاپلوس را منافق آشکار شناسند ثناگوی را دشمن باطن داند . در کارها تقصیر نکند و غلو ننماید و از میانه نگذرد و از حاجت خلق ملول نشود و ستوهی ننماید . تا تواند حاجت خلق روا کند و اگر رواکردن متعذر بود عذر خواهد و برفق دفع کند تا برنج و درد مبتلا نشود . از دعاء ستم رسیده بترسد عدل و انصاف را حصار خود گرداند تا تواند نفس را از بیشتر شهوت باز دارد . برهوا و کام نرود . از دنیا توشه آخرت سازد . حد مردم در نشست و خواست و خطاب نگاه دارد . اهل مروت و فضل را اصطناع کند و خویشتن را یکی از مردگان شناسد و یقین داند که بیک خشم پادشاه بهمه کس محتاج شود و در هر چه کند و فرماید نصیحت بجای آورد . و ترس خدای عزوجل شعار و دثار

خود سازد و اگر عیاذبالله از یکی خطائی و یا حرکتی در وجود آید ضرر آن بمال سرایت کند ذیل عفو بر آن پوشاند و در خلاء انتباه فرماید و پرده او ندرد و آنرا سرمایه انتقام نسازد. و بسمع پادشاه نرساند که شاید که در آن باب مثالی نافذ شود که آخرت کار بندامت کشد. و در مشورتی که با او کند شرط مناصحت بجا آورد و آنچه بصلاح آن باز گردد بی محابا بشرح تفریر کند و اگر پادشاه بکاری خوض کند که بصلاح مملکت نزدیک باشد در تفریر آن منافع مبالغه تمام کند و اگر خاتمت آن کار و عاقبت آن شغل وخیم بود و از خوض آن فسادی ظاهر خواهد شد و شری پدید خواهد گشت بعبارت خوب غور و غایله آن عرضه دارد و البته پادشاه را بظلم معین و دلیل نباشد و بهوای مخدوم سخن نگوید و در بطلان حق گیری نکوشد چه اگر گوید و کوشد مخدوم خود را خود را در دوزخ جای ساخته بود. که رسول علیه السلام میفرماید که در اعانت ظالم کوشیدن اسلام را پس پشت انداختن است و هر که گیری را بظلم دلالت کند او و ظلم در دوزخ قرین همامان باشند و عذاب ایشان زیادت از عذاب همامان باشد و عبدالله مسعود گوید رضی الله عنه که هر که ظالمی را بر ظلمی یاری دهد حجتی کند که حق گیری بدان باطل شود

او بخدای عزوجل بحرب بیرون آمده بود حسن بصری رخمته اله علیه میگوید بهوا و رضای ملوک سخن گفتن خود را از نظر حق محروم کردن است وزیر باید که همیشه مستغرق مهمات باشد و گذشته را تفحص فرماید و حال را تیمار دارد و آینده پیش از وقت غم خوار و که بتفحص گذشته اموال بدست آید که در حال بکار شود و آینده را چون غم خورد وقت کار تحیر بدوراه نیابد و سر رشته مصلحت از ضبط بیرون نشود و باید که صاحب این منصب در اغلب امور با اصحاب شرف و ارباب تجارت رجوع کند و اگر در تفحص امور زیاده تحمل باید کرد ضحرت بخود راه ندهد و از خشم وحدت احتراز نماید و خویشتن بین و کاهل پیشه و مغرور برای و عقل خود نباشد و باید که در کل احوال رضای حق را برضای مخدوم مقدم دارد تا بهر دو سرای نیکو نام باشد و چون این شرایط بجای آورد هم ایمن نباشد و خود را فارغ نشناسد و پشت باز نهد که هیچ آفریده روزگار راست نتوانست کرد و این فضل جمیع طوائف را شنودنی و دانستنی است.

فصل دوم در تیمار های خدمت که بر وزیر واجبست ببايد دانست که پادشاه را بر وزیر سه حق واجب گردد و هر یکی بر چهار نوع باشد.

اول نگاه داشتن مصالح ملک و آن بر چهار نوع است آباد کردن ولایت و ساخته کردن لشکر و روشن کردن دخل و سبک بار دانستن رعیت.

دوم قیام نمودن بمصالح او و آن نیز بر چهار نوع است وظایف او را بکفایت ساخته داشتن و عوارض او را توجیه نهادن و حاسه او را راضی داشتن و از جهت نوائب زمانه ذخیره نهادن.

سیوم - مقاومت کردن با دشمنان او و آن نیز بر چهار نوع است.

ثغور اطراف را استوار داشتن. عبرت و آلت او را تمام ساختن لشکر رابعینه و ترتیب نهادن و اندازه هر کاری طبقتن و خدمتی و هر چه در ممکت است پیدا کند و این فصل سر جمله نیکهاست.

فصل سیوم - در جذب منفعت و دفع مضرت ببايد دانست که کفایت وزیر جذب منفعت و دفع مضرت بود و منفعت دو نوع است یکی دخل ممالک زیادت

کردن بی رنج رعیت بطریق عدل و احسان و رفق و ماهیت که زمین را گنج پادشاه گفته اند و کلید آن بدست رعیت مطیع دوم زیادت کردن ولایت نو و طریق آن حیلست و قوت، حیلست بقلم و قوت بشمشیر و تاحیلست ممکن است قوت نباید کردن که مرد بقوت صدرا بیش قهر نکند و بحیلت خرد لشکر بزرگ نیفتد و مضرت نیز بر دو نوع است یکی خلل که در ولایات افتد و آن ازدو چیز باشد یا غفلت بیمار دار اگر چه کافی باشد یا عجز او که ضبط نتواند کرد دوم آنست که عبره اموال بنقصان گراید و آن هم دو چیز باشد یا قوت و تفلب رعیب که متوجه بازگیرند یا ضعف و عجز رعیت از پس ناواجب که برایشان حواله رود. و علاج هر يك بضد آن توان کرد. از عاقل هشیاری خواستن تا هشیاری را نصب کردن و عاجز را کار آن فرمودن تا بتواند بدل کردن ناتوانرا بی ظلم مالش دادن و ضعیف را بقوت. عدل تاسف فرمودن تا خلل برخیزد. ولله اعلم بالصلواب.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی